

از آن اوست که بکشتن راضی نبود پس پسر با مادر خود دادند
و برفت پس آن بود که بعد از دو روز سلیمان علیهم السلام
خلیفه او شد و تشریف نوبه او را گرفت فرمودند و اصفا
نعم او را بداند چنانکه حق و انیس و وحش و پیر او را
گردانید و بار نیز امر فرمود تا مقادیر مطیع او شد که اگر
مورچه سخنی بگفتی باد آنرا بسع او برسانیدی چنانچه در
شاهزادان سلیمان علیه السلام در هوا میگفت پس آنگاه بود
نخل رسید آن مورچه که سالار موران بود گفت ادخلوا
مساکنکم یعنی دروید در مسکنهای خود مباد که پای
مال شوید و ایشان ندانند پس با این سخن بگوش سلیمان رسانید
و تلبسی فرمود پس در آنجا فرود آمد و آن مورچه را که گفت
از من کی ظلمی دیدی که این سخن گفتم پس گفتم ای نبی الله بدانکه
الله سبحانه و تعالی مرا بر جمعی از مخلوقان خود حاکم گردانید
و فردای قیامت ازین سوال خواهند از رعایت کردن ایشان
پس من امر کردم ایشانرا تا در مسکنهای خود روند مباد که یکی

از حیوانات

از حیوانات سهوی پایی بر ایشان نهاد و چون اعلان من باز خواست
گفت پس سلیمان بگریست و باز حال خود افتاد گفت ای مورچه چنان
ترسانت پس من مسکین چنانم پس معلوم شد که حله خدای تعالی
گاه موسی را بخشید تلبیه میکند با وجود آنکه صد هزار چون
خضر بقام موسی نیستند و گاه دو روز سلیمان تلبیه میکند
و گاه سلیمان با این همه شوکت مورچه تلبیه میکند تا بداند
که بی نیازی او و جبروت او در یابند تا هیچکس سر موسی با علم عمل
خود مغرور نشوند و قصه مورچه پند نام آیت مرعوبان
و سلاطین جهانرا که در آن ناهل کنند و بدانند که چه امری خطرناک
که مکلف آن شده اند بلکه جمیع خلائق ازین سخن مورچه و از آن
حدیث که کلکم راع و کلکم مسئول عن عیبه یعنی
از شما سوال خواهند کرد از عیبت خویش و باید که آنچه حق است
رعایت بجای آورید تا حدی که جواری تو نیز رعیت تو آید و از آن
نیز از تو سوال خواهند کرد و علی هذا که حدیث آمده که هر کس بر
کس حکومت کرده باشد او را غل نموده به رعایت آورند پس تو را بر کس